

لنه ميپير اسكو منس و سالو اتور شا شا

# جغد كو چلو

تر جمه به فارسى . مهند س احمد . م تقیخانی



میفهمید ند. در پشت جنگل و در کو هستان ز بیا یک جغد کو چک ز ند گی می کر د.

او کو چکتر ین از شش (۶) خواهر و برادران بود که اشیا نه با لای در خت را ترک می کرد.

پدر و مادر خُغد ها به او یاد داده بودند چطور موش را بگیرد همینطور در افتاب ابتنی کند به او گفتند:  
حالا به او گفتن "حالا باید جرات کرد، جُغدِ کو چلو! حالا نگاه کن به دنیا (عالم)!"

ایا من هنوز کوچک نیستم؟ سوأل میکند جُغدِ کو چلو.  
پدر و مادر جُغدِ کو چلو منقار شان را روی هم فشار داده نفیسی با احتیاط کشیدند و گفتند.  
قانون را میدانی!

غذا (طعمه) خودت را بگش وخیلی سریع که کمتر ین درد را حس نکند.  
که غذای تو گوارا تر و بهتر باشد.  
برای هر رُوزنه نوّری که میتابد خوشحال باش هر آنچه که هم خیلی ضعف باشد.

همنطور که پرواز در سیر و مسیر..

حالا فقط از پرواز کردن پرواز را یاد میگیرد.

در این باره چیزی بیشتر نمیشود گفت"

جُغدِ کو چلو سر خود را به این طرف کشید نگاهی به والدینش و در ختی که وطن و سوراخی که اشیا نه بود که انجا بد نیا امده بود نگاهی کرد با چشم سیر و دقیق دور و ران در خت چشمی انداخت.

یک مرتبه بزبان خود خورشی کرد به دور و دور خود نگاه خدا حافظی کرد. و یک مرتبه بالهای خود را باز کرد و پرواز کرد و رفت. جنگل پشت کوهستان بزرگ و پر از حیوانات مختلف بود. همانطور که جغد کوچلو مدتی پرواز کرد یک مرتبه روزنه‌ای روشن را روی بلندای سنگی پیدا کرد.

جغد کوچلو نشست روی برآمدگی سخره که روی آن خزه بسته بود. که نور افتاب تا بیده شده برق میزد و او از این منظره خیلی خوشحال شد. زیر پایه سنگ که از تابش خورشید گرم شده بود یک گربه وحشی خوابیده بود که چهار خط سفید زیر دماغ تا پیشانی او کشیده بود و دم پشم‌الود و ختم و خال یک حرکت کوچک میداد همین که سرش را کمی بالا برد چشمش به جغد کوچلو خیره شد. یک جغد!

تو به موقع سر وقت رسیدی. بمن جواب بده! چطور امکان دارد گربه وحشی بزرگ که همه چیز را فریده. اجازه دهد گربه وحشی وجود داشته باشد؟ چگونه و چطور؟ این جغد کوچلو را تعجب آورد.

دیشب خیلی زیاد پرواز کردم تا بحال باین زیادی نرفته بودم.... که نزد جوی ابی که از کوهستان قشنگ روان بود. انجا دیدم خانه‌ای که با دست آدم ساخته شده با چوپ سنگ دور و دور. ام بوی غذا ی چرب چلی می‌اید. اما من سیر بودم و میخوام از راه دور یک کمی ببینم.

دیدم جلوی این خانه یک آدم نشسته و یک گربه روی دامنش بود و او را نوازش می‌کرد و با دست خوارش اش میداد. او گاز و پنجول نزد بلکه لذت می‌برد و آرام خُر خُر کرده....

روی پوستم مثل اینکه آب سرد ریخته‌اند. بگذار لمس بکند اه.. اه چطور امکان دارد جغد کوچلو سر خودش را بالا و پائین کشید و متعجبانه. من از گجا بدانم؟

گر به وحشی خودش را جا بجا کرد دُمِ خودش را بالا و پائین کشید و  
متعجبانه. من از کجا بدانم؟

گر به وحشی خودش را جا بجا کرد دُمِ خودش را گرد و نه صاف پهلوی  
هیكل خود قرار داد و از چشمانش جرقه‌های سبز و زرد بیرون می‌آید.



تو هم اینرا می‌گویی؟ منغارش را بهم زد.... تو یک جغد هستی! جغد ها  
دانشمند هستند و جواب هر سؤال را که در دنیا هست میدانند؟

جغد کو چلو با ترس گفت! من این را هم نمی‌دانستم "گر به وحشی  
غرش خشمناکی کرد و گفت: برای چه خاطر تو هستی؟

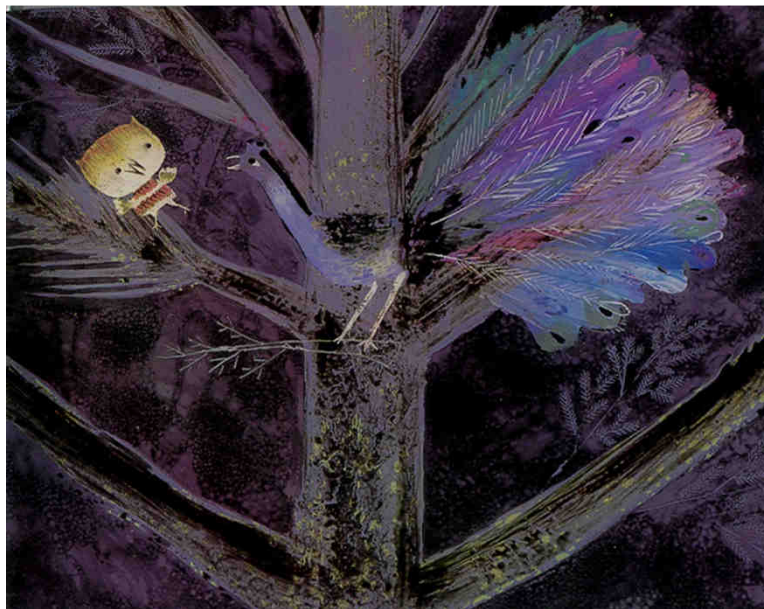
خجالت بکش و برو که راهت را پیدا کنی! جغد کو چلو که تو خودش  
رفته بود و فرورفتن خورشید و به روشنائی انرا می‌نگریست.  
جغد کو چلو زیر پائین ترین شاخه درخت نشسته بود سعی کرد فکر  
بکند. یک مرتبه خش خش از زمین جگل بالا آمد. بال زدن بسیار زیبا  
این بود که پهلوی کنار جغد کو چلو یک طایوس روی شاخه نشست. از  
سنگینی وزن آن دو شاخه زیر پای او به حرکت آمد.

اخیش اخیش گفت طایوس.... یک مرتبه دیگر هم موفق شدم.... هر شب  
موقع خواب همین بر نامه بود. چقدر مشکل است! چرا من نمیتوانم مثل  
راه رفتن خوب پرواز کنم؟

با با کی نشسته انجا ؟ کو چلو، گوش کن اینجا جای خواب روی درخت من است !

جغد کوچلو گفت : معذرت میخواهم ! کمی خودش را به کنار کشید. طاوس با آن پرهای زیبا بالش را تکان داد و گفت : معذرت میخواهم ! کمی خودش را به کنار کشید جغد کوچلو. طاوس با آن پرهای زیبا بالش را تکان داد و گفت : اهان یک جغد : صدای کیه می شنوم اشتباه فکر میکنم برخوردار خوبی باشد.

طاوس دم خودش را جوری جمع و جور کرد که جغد کوچلو بطور عمودی خودش را بطرف زمین اویزان کند .



بعداً ادامه داد برای من سوالی پیش آمد که من را راحت نمیگذارد ! چرا طاوس بزرگ که همه چیز را افریده درختان کهن برای خوابگاه گذاشته ؟

اه اه چطور تو جغد کوچلو نفس نفس میکشی ؟ طاوس گفت : نه ، تو نگاه میکنی این دم دراز و سیاه که من دارم.....

من میتوانم یک چتر بزرگ بزنم . موقعی که میخواهم با اطمینان بخوابم .

سرو صدای زیادی میکند . حالا که بالای بلندترین شاخه بصورت افقی جای مناسب هست . از این نوع درخت در جنگل کم پیدا میشود !

تو حالا این را هم اینجا داری؟ جغد کو چلو پیش خودش..... یواشکی صحبت میکرد.

با صدای بلند طاوس گفت من سه یا چهار جوهر امکان انتخابِ بیشتر را ندارم"

جوابِ مرا بده: چطور برای این پیش بینی نشده؟

من نمیدانم " جغدِ کو چلو داد.

طاوس سرش را به پائین آورد. که تاج سر و پر آبی به سینه جغدِ کوچلو شبیده شد.

تو نمیدونی؟

جغد ها جواب سئوالات دنیا را میدانند!

من هم که نمیدانستم که یکی از جوابهای سئوال دنیا هست " تعجب کرد جغدِ کوچلو!"

کوچلوی خرفت. تو اصلاً جغدِ اصلی نیستی! طاوس غار غار کرد. خجالت بکش بُرو پروازت را ادامه بده.

وحشت زده پرواز کرد و خودش را از آنجا دور کرد.

او سنگی را پیدا کرد که گوشه آن در ارتفاع کوچکی بود نشست که کمی استراحت کند.

به خودش میگفت. چرا من باید خجالت بکشم؟

چرا من باید جواب هر سئوال در دنیا را بدانم؟

چگونه میتواند گر به وحشی از بزرگ گریه وحشی که همه متولد شده اند صحبت کند.

طاوس که از طاوس بزرگ بوجود آمده است. اگر که جغد بزرگ میبود،  
که همه را تولید کرده."

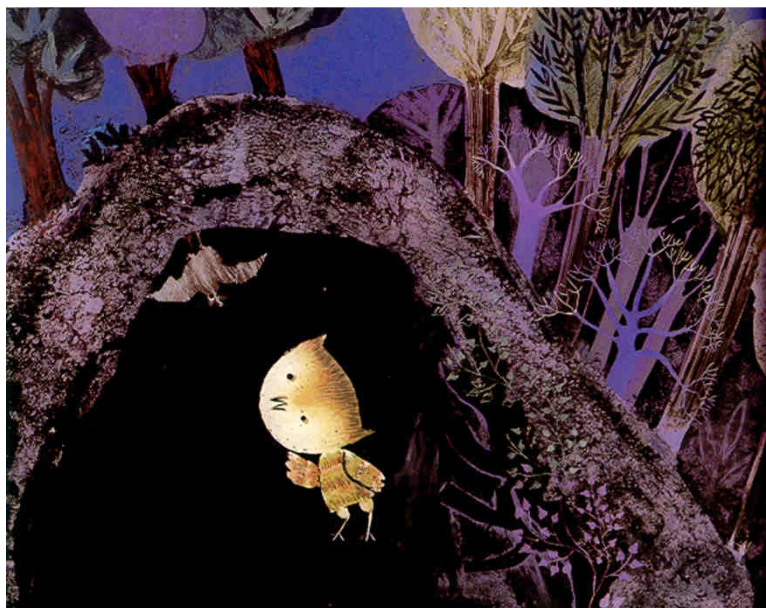
خورشید که پشت کوهستانی رویائی که از روی او بود پنهان شد.  
در قسمت غربی آسمان نور ستاره شب و کم کم نور ماه خودش را  
نشان داده و شعاع تابش آن سر نوک درخت ظاهر شد.  
همینطور ارتفاع کوه در سخره سنگ از تابش نور نقره ئی آن جغد کوچولو  
خوشحال شد.

موقع پر واز شده! یک صدای صوتی از پشت او شنیده..... چه شب  
ملایمی! یک خفاش بزرگ که همه را آفریده است خدا شکر!

جغد کوچولو سرش را برگرداند و یک خفاش را دید که سرش را به روی  
زمین اویزان کرده و با ده پنجه پا و ناخون دست خود را به دیواره  
سنگ گرفته و اویزان کرده.

حالا کمی بال پرواز خود را پهن کرده که چرب بکند و با زبانش  
چربی مایعی که از سوراخ دماغش بیرون میاید. پخش روی تمام  
پوست بال تقسیم میگرد.

اُ اُ چه بوی گندی میده،" و جغد کوچولو را از آن بوفرار داد.



بوی ان خیلی زیاد است! خفاش هم تأیید کرد..... بهمین دلیل من طعمه تو نیستم دوست من .

تو یک جغد هستی یا؟

بله یک جغد کوچولو ولی نه خیلی کوچیک درست و حسابی!.....

اُه اُه اُه یک جغد ها جواب خیلی از سوالات دنیا را میدانند.

خفاش گفت .... من یک سؤال داشتم , دوست من "

خفاش که خودش را جلوی سخره دم سوراخ او یزان کرده جلوی صورت جغد کوچولو .

نگاه کن من چطور با ابتکار ساخته شده ام " پیش پیش میزنم و خیلی عالی ساخته شده ام برای هر نوع کاری! که حتی آدرتاریک ترین موقعیت پشه غذای خودم را پیدا میکنم.

دادی سر آنها میزنم . صدا بر میگرده و پرمیزنم به انطرف همه را میگیرم و میخورم . فقط یک چیز مرا غمگین میکند : من فقط یک بچه در سال میتوانم بدنیا بیآورم .

پشه و بید خیلی خیلی تخم میگذارند . پشت سر جوجه تیغی مادر خیلی جوجه تیغی های کوچولو حرکت میکنند یک گروه پشت هم ، و روباه ها حداقل سه بچه . چرا خفاش بزرگ که همه چیز را افریده . بمن روا نداشته و یک بچه داده ؟ جواب میدهد ( میگوید ) من نیدانم چرا . "

خفاش او یزان شده به اینطرف و ان طرف حرکت داده تعجب میکند...

تو میدانی؟ من که باور نمیکنم!

تکرار میکند جغد کوچولو نفس میکشید با قیافه دلگیر . من که باور نمیکنم!



سؤال میکند خفاش غمگین زده . پس کی میتواند بداند . وقتی که تو ندونی ؟ حتماً باید کمی سعی کنی اقلأ در باره ان فکر کنی , حتماً .

میتوانی اگر جواب بفکرت رسید دوباره بیائی ؟

جغد کو چلو با تعجب گله اش را تکان داد .

خوب خفاش پیسی پیسی کشید , و بال های خود را باز کرد و پرواز خود را بطرف اشیا نه ادامه داد .

ای شما ها که داد و فریاد میزنید و هوا را بحرکت میاورد . بعد از شما باز هم خیلی دیگران خفاش ها از بالا و پائین سوراخ ها خارج شدند .

جغد کو چلو دید که انها با چه سرعتی به چپ و راست پرواز گنانه در نور ماه حرکت کردند و رفتند .



با اینکه غمگین بود جغد کو چلو . خیلی گرسنه بود . او شب را انجا بسر برد و یک موش طمه خود را گرفت و سریع گشت و خورد . ان موقع سیر شده . که دیگر از سیری از گلوش پائین نمیرفت " گفت به یک موش , زیر پایش زیر خاک زمین صدای خش خش

شنید ه... " تو موش ان زیر , جواب بده ! چه موجودی فُذ ر تمندی تو و من و همه چیز را افریده ؟

بعد از چند لحظه ای از زیر سوراخ زمین جیر جیر کرد : چه کسی غیر از موش بزرگ ؟ حتماً دقیقاً میدانی . تو همه چی دون ! چرا سوآل میکنی تو حيله گر ؟

میخواهی مرا از سوراخ بیرون بکشی ؟

موجوداتی مثل تو مقصرند , باعث می شوند عده ای از ما کم میشوند .

اگر من میدانستم که شما جُغد ها چرا علف خور افریده نشد ه اید ! یا از دانه خور ها... جُغد کو چلو غرشی کرد . نه دانه برای ما هست " جیک جیک خیلی آرام کمی ارا متر و ساکت شد .

جُغد کو چو پرواز کرد و کشت سرسنگی کوچکی نشست که کمی استراحت کند .

های های گریه میکند من کو چلو همه چیز میدانم . " گریه میکند . " من که هیچی نمی دانم .

"من دقیقاً می دانم ."

کاملاً زیر پای او سایه خاکستری براق گرد و سیاه عبور میکرد .

عجیب که ! یک صدای دندان جویدن موش شنید . " ک کمی متوجه صدائی شد .

جُغد کو چلو جا بجا شد و سرش را به اطراف گرداند . " من باید او را بگیرم " یک غرش کرد و خوابش بُرد .



همیکه رو شنائی افتاب قرمز صبح از لای لای برگ درختان تا بید,  
جغد کو چلود و باره بیدار و سر حال از خوشحالی بر اف رخته گشته  
بود .

او سئوال میکند . " چه چیز ها امروز پیدا خواه کرد و تجربه پیدا  
خواهم کرد ؟

او بالهای خود را باز کرد و پرواز میکند خیلی آرام و سریع  
بالای تابش نور صبح جنگل بسمت کوه خیالی خود .

او زیر پای خود جو ب ابی که کف کرده و برق زنان " پرواز به  
طرف پائین و دید مثل ادم " که گر به وحشی در باره انها تعریف  
کرده بود .

در اطراف همه چیز آرام بود , بجز یکی چند مرغی , که پی گرمی  
در زمین نوک میزند .

کمی پائین تر نزدیک جوی اب صدای اد می که میخواند .  
جغد کو چلو پرواز میگرد و به دنبال صدای زن رفت که اب را  
از جوی با خود در سطلی میکشید .



جُغدِ کو چلو نشست روی درخت توتِ کوچکی و نفس نفس زنان!  
 تو صدای قشنگی داری از صدای من بهتر است."

زن به بالا نگاه میکند و میخندد. و با جُغدِ کو چلو حرف میزند:  
 میتوانی فکرش را بکنی اگر همه موجودات خصوصیات مثل هم  
 داشتند خسته کننده می شد؟

تو برای مثال از من بهتر می شنوی و میبینی، و صرف نظر از اینکه پرواز  
 هم میکنی؟"

جُغدِ کو چلو می پرسد و چرا تو اواز میخوانی؟ "میخواهی حریم زمین  
 زراعتی را از تو کا (نوع پرند ه) حفظ کنی؟ من میخوانم، که کار  
 را راحت تر بگذرد." زن میگوید "و گاهی در مدح برای  
 شکوه ما در بزرگ که همه چیز را افریده میخوانم."

سؤال میکند جُغدِ کو چلو او کجا زندگی میکند؟ « همه جا » زن گفت.  
 چشم انسان نمیتواند او را ببیند. افتاب و ماه و ستارگان زینتِ  
 لباس او هستند.....

جُغدِ کو چلو پیش خود نجوا کرد. و اگر من حالا تعریف میکنم "ایا  
 ماهی های جوی اب تو ماهی بزرگ را که همه چیز را افریده

می شناسند؟ زن گفت: مادر بزرگ از این بابت راحت نخواهد شد. " او یک قلب برای تمام موجودات دارد."

جغدِ کو چلو جا بجا شد کله اش به این طرف و آن طرف کرد و فکر کرد و گفت: ایا او خوشحال می شود و وقتی تو برای او میخوانی. زن گفت: امیدوارم من همینطور از او میخواهم خیلی چیزهای دیگر را.

این سقف کلبه من خیلی سال که پایدار است.

و مرغ های من خیلی جوجهای زیادی بیاورند و آنکه ما، من و بچه ام سالم باشیم. جغدِ کو چلو گفت: تو در مورد مسائلی که فردا اتفاق می افتد خیلی نگران هستی؟

زن گفت..... هر کس پیش خودش این فکر را میکند. " ایا تو... میدونی که امروز باران میاید؟

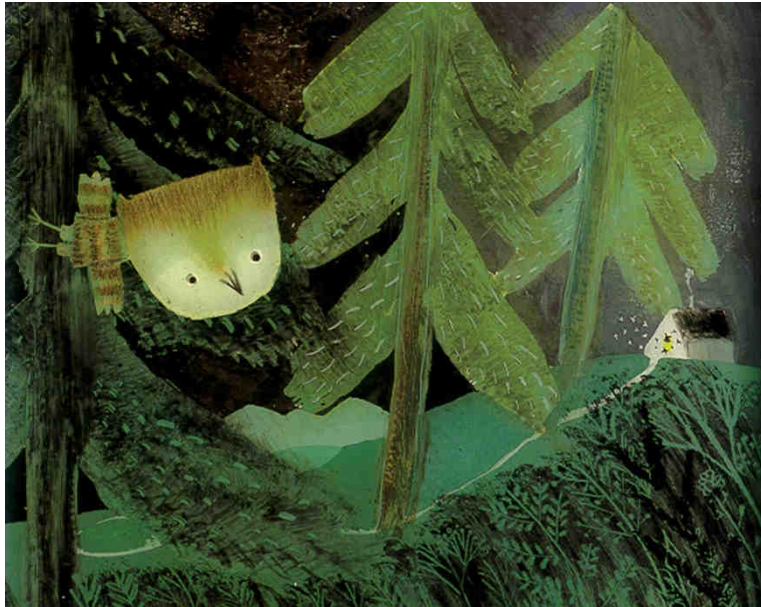
من میخواهم لباسهایی که شوستم خشک بشوند؟ جغدِ کو چلو گفت: هوا بنظر نمیاید که بارانی شود فریادی زد و پرواز کرد بطرف بالای جوی و رفت.

افتاب تمام روز تا بید و جغدِ کو چلو یک شکم سیر افتاب گرفت. و به این ترتیب میتوانست خوب کاملاً پیش خود فکر کند. و شامگاه به گوشه کوه خیالی خود پرواز کرد. همینکه شب شد ما بین درختان نوری که ستاره پلائی بود دید.

او بسوی آن پرواز کرد و آن یک کلبه کوچک از چوب بود.

روزانه نوری که از اجاق دود در دیوار او را جذب کرد یک خفاش بود. که جغدِ کو چلو حس کرده نور او را جذب کرده. جرات بخود داده نزدیک و نزدیکتر تا پله باریک قبل از سوراخ دید. خوب پسندیده آن نور گرم، که او شعر عاشقانه جغدِ کو چلو را بصدادر آورد. او خور خور کرده گریه کرده غوری زده.

یک جغد روی پایه پنجره من بود. "یک صدای تن زیر." خوش آمدید!  
جغد کو چلو چشمکی زده. تا دور از نوری که چشم آدمی دیده میشد.  
او یک مرد پیری بود.



جغد کو چلو از پیر مرد پرسید؟ "تو انجا چکار میکنی؟"  
گفت او: من مطالعه میکنم میخوانم. "بطور ملایم از برگ های سفید صاف  
میکند. روزها برای من کو تاه بود. بهمین دلیل مطالعه میکنم و کتاب  
میخوانم.

نور چراغ من میتابد این یک کتاب است در مورد پدر بزرگ که  
همه چیز را افریده. جغد کو چلو پرسید او گجا زندگی میکند؟

همه جا, "پیر مرد جواب داد. "در امان بی پهنا, که چشم من انرا  
نمیتواند ببیند. در قلب انسانها."

جغد کو چلو می پرسید. تقاضا میکنی از او برای فردا؟

جواب میدهد پیر مرد. بله البته. اما پیشتر در مورد گذشته از او  
تقاضا میکنم در زندگی خیلی گهن خیلی چیزها بوده که از نظر او قابل  
قبول نبوده و این را به خود مشغول می کند.

جغد کو چلو نجو کنان گفت: اگر برایت بگم.

خفاش ها , خفاش بزرگ را که همه چیز را افریده می شناسند .....  
 پیر مرد خنده ای کرده و دلش بحال او سوخت و گفت : انها چطور  
 میتوانند ؟ پدر بزرگ را که همه چیز را افریده طور دیگری تصور  
 کنند ؟ شاید مثل مادر بزرگ زن زیر جوی اب تصور میکند ؟  
 چروک روی پیشانی ان پیر مرد دیده میشد .



من از پدر بزرگ خیلی تعریف کردم .  
 در هر حال به نتیجه ای نرسیدم , همینطور از تعریف های تو متوجه  
 می شوم . اما امیدوارم , که او یک روز واقعیت را پیدا کند ."  
 جغد کو چلو سئوال می کند ؟ ایا پدر بزرگ دلگیر می شود . که اینکه  
 این زن مادر بزرگ میگه ؟  
 زمان زیادی پیر مرد فکر کرده . چه سئوال عجیبی هست ....  
 من که با ورم نمیکنم .

پدر بزرگ مهربان است . این بیشتر مرا غمگین می کند . به عنوان  
 آدم و وظیفه شناس .... جغد کو چلو از این بابت خودت را ناراحت  
 نکن . " و فِش فِش کرده و راه خودش را گرفت و رفت .  
 روز بعد صبح پرواز کرد و بطرف جوی اب برگشت .

این دفعه زن را پیدا نکرد، بجای آن یک بچه بود. که لب جوی آب نشسته بود. یک گربه توی دامنش بود، و پای خود را توی آب جوی او یزان کرده و ماهی‌ها را نگاه میکرد. خورشید به روی بچه و گربه، آب و سنگها و سبزه اطراف می‌تابید.

بدون صدا جغد کو چلو سر شاخه‌ای نشست. چشم تیز و قوی که میتواند از راه دور ببیند. که بچه گربه را نوازش میکند و لذت میبرد، که حتی ماهی توی جوی آب را فراموش کرد.

چه گونه موج آب برق میزند.

جغد هم از خوشی به آنها خوشحال شد.



اگر چه حتی بچه میدانست یک اسم بخصوص شگفت‌آور که همه را افریده بود. که خورشید شعاعش روی همه میتابد؟

شاید بچه اسمی برای او نداند اما در محطی که زندگی میکند پیش آمده. بطور واضح جغد کو چلو انرا احساس میکند.

و فردا و پس فردا وجود نداشتن و مهم هم نبود.



و دیروز و پریروز هم دُور زمان گذشته بودند حتی ارزش هم نداشتن. جُغدِ کو چلو جا بجا شد سر خود را به اطراف انداخت و بیادش آورد اسمهای. شگفت اور که اتفاق افتاده بودند.

جُغدِ بزرگ که همه را بد نیا آورده. گر به وحشی بزرگ, طاوُس, خفاش بزرگ, موش بزرگ, مادر بزرگ و پدر بزرگ. ادم می دونه خودِ تورا یک رمز بزرگ که همیشه و حالا تازه هست "

جُغدِ کو چلو خور خور کرده اره اینجور.

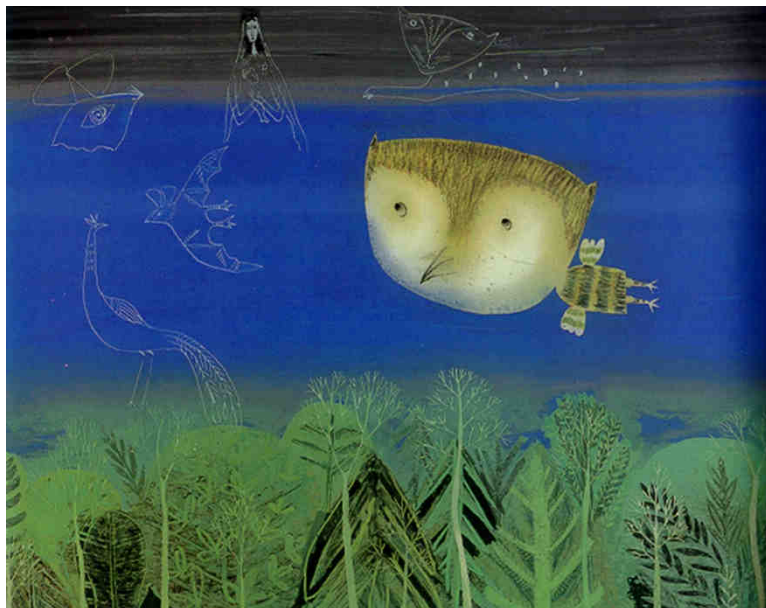
گر به که یکی از چشمهای خود را باز کرده و چشمکی به جُغدِ کو چلو انداخت چرا که نه و یک میوئی بیحالی کشیده.

پس از پائین رفتن افتاب جُغدِ کو چلو پر و از کرد بسوی جنگل. که سوراخِ اشیانه خانه او بود انرا پیدا کرد.

صدائی به داخل ان کشید.

هی هی هی ..... زنده ها زنده هستند! دانه های شما قدرت زندگی رادارند؟

همینطور که پر و از میگرد خفاش رادو باره دید.



چه خوب تو پرواز میکنی " جُغدِ کو چلو گفت «تو اگر یک بچه بیشتر متولد میکردی با این شکم برای پرواز کردن با این بالها که ساخته شده تو مشگل داشتی. " امکان داره " تائید میکند خفاش .

جُغدِ کو چلو فاصله ای گرفت با شاخه درختِ طائوس . " ادم بیچاره خود خواه " او فکر کرده او به گروه غُد غُد کنان همین که مرغها و حتماً میخواهد یک جا بیشتر برای خودش داشته باشد . "

او پرواز کرد و راه را ادامه داد یکمرتبه گربه وحشی را دید که روی شاخه پهن کمین کشیده و چشمهای او سُرخ شده از اینکه جُغدِ کو چلو را دید . نه حالا خیلی دانا شدی؟ پرخاش کرد و گفت . نه خیلی ، من خیلی کوچکم و هنوز دارم یاد میگیرم " او خور خور کرد و لذت میبرد .

راستی من یک گربه دیدم ، اما او را که میگذاشت او را نوازش بدهند. حتی ماهی توی جوی آب او را تحریک نکرد که برود و بگیرد . گربه وحشی تو جهی به گفته او نکرد و نفس نفس میکشید .

اگر تمام موجودات مساوی باشند و احساس مثل هم داشته باشند ، دنیا خسته کننده همیشه ؟ جُغدِ کو چلو میپرسد . " اینطور خوب بود و این راز بزرگی میبود . " تو گربه وحشی بزرگ مینا میدند و خیلی امکانات بوجود میاورد ؟

گربه وحشی جوابی نداده و جُغدِ کو چلو پرواز کرد و راه خود را ادامه داد .

بالاخره دیدن از مادر و پدر خود که در درخت وطن خودش گرد .

پدر و مادر جُغدِ کو چلو نفس نفس کشیده خوش آمد گفته :

همه چیزهاییکه... جُغد بزرگ بدنی آورد ، خیلی تجربه برایت گذاشته؟



او گفت: "جغدِ کو چلو جواب خیلی مسامت امیز داد. از حالا به بعد به جغد و تمام موجودات تعریف خواهم کرد."  
"این کار را بکن" بچه من "ماد جغد بحالت نفس نفس کنان گفت."  
پدر جغد گفت که: فقط پهلو ی انسانها برایت سخت میشود انهایی که قبول دارند." یک جیق و فریادی زد و رفت.



پایان

توجه : چناچه غلط دیده شود قبلاً معذرت می خواهم . و از تذکر  
شما ممنون خواهم شد .

ترجمه به فارسی : مهندس احمد م. تقیخانی - شهر لienz - اتریش

[buecherei.lienz@osttirol.net](mailto:buecherei.lienz@osttirol.net)

[www.kleine-eule.net](http://www.kleine-eule.net)